



# خلد ابہر و راویت قرآن

• • •

بررسی ادبی - انتقادی

## جگ مایلز

ترجمه صالح طباطبائی



خدا به روایت قرآن





# خلد آبہ روایت قرآن

• • •

بررسی ادبی-انتقادی

## جک مایلز

ترجمه صالح طباطبائی



سرشناسه: مایلز، جک، ۱۹۴۲ - م. Miles, Jack • عنوان و نام پدیدآور: خدا به روایت قرآن: بررسی ادبی-انتقادی / جک مایلز؛ ترجمه صالح طباطبایی. • مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۹ • نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۴۰۰ • مشخصات ظاهري: ۳۰۹ ص. • شابک: ۸-۰۳۳۶-۶۲۲-۹۷۸ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا • یادداشت: عنوان اصلی: Qur'an – Criticism, interpretation, etc • موضوع: نفسیت • God in the Qur'an, 2018 • شناسه افروده: طباطبایی، صالح، ۱۳۴۶ - مترجم. • رده‌بندی کنگره: BP۹۱ • Rده‌بندی دیوبی: BP۹۱ • شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۲۴۵۱۷ • شماره ۲۹۷/۱۷

قیمت: ۶۸۰۰۰ تومان



## خدا به روایت قرآن بررسی ادبی-انتقادی جک مایلز

مترجم: صالح طباطبایی

صفحه آرا: لیل‌اکل دوست

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر • چاپ و صحافی: غزال

شابک: ۹۷۸-۰-۳۳۶۸-۰۶۲۲-۰۶

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰  
کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۲۱۲۱۴، نمبر: ۸۹۷۸۶۳۴۶۴  
[www.nashreney.com](http://www.nashreney.com) • email: [info@nashreney.com](mailto:info@nashreney.com) •

تمامی حقوق این اثر برای نشری محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ،  
فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مكتوب ناشر ممنوع است.

سال‌ها مردی که در شهری بُود  
شهر دیگر بیند او پر نیک و بد  
که من آن‌جا بوده‌ام این شهر نو  
بل چنان داند که خود پیوسته او

یک زمان که چشم در خوابی رود  
هیچ در یادش نیاید شهر خود  
نیست آنِ من درین‌جام گرو  
هم درین شهرش بُدمست ابداع و خو

— جلال‌الدین مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم



## فهرست مطالب

٩	مقدمه: درباره خدا، دین، و خشونت متون مقدس
٣٥	فصل اول: آدم و همسرش
٦٥	فصل دوم: پسران آدم
٨١	فصل سوم: نوح
١٠٥	فصل چهارم: ابراهیم و پدرش
١٢٧	فصل پنجم: ابراهیم و پسرانش
١٥١	فصل ششم: یوسف
١٧٩	فصل هفتم: موسی
٢٠٩	فصل هشتم: عیسی و مادرش
٢٤١	مؤخره: درباره قرآن همچون کلام خدا

۲۶۹	پیوست: درباره شیطان و زندگی بازپسین در کتاب مقدس و قرآن
۲۷۰	شیطان در سفر پیدایش و پس از آن
۲۷۳	زندگی بازپسین در سفر پیدایش و پس از آن
۲۸۳	یادداشت‌ها
۲۹۵	نمایه
۲۹۷	سوره‌ها و آیه‌های قرآنی
۳۰۰	کتاب مقدس
۳۰۴	نام‌های خاص (اشخاص، مکان‌ها، کتاب‌ها و ...)

## مقدمه

# درباره خدا، دین، و خشونت متون مقدس

از میان همه کتاب‌هایی که درباره خدا نوشته شده‌اند، دو کتاب را من نوشته‌ام: یکی درباره خدا در کتاب مقدس یهود و دیگری درباره خدا در کتاب مقدس مسیحیان. کتاب پیشِ رو درباره خدا در کتاب مقدس مسلمانان، قرآن، سومین کتاب از این مجموعه است. من مسیحی‌ای متدين به کلیسا‌ی اسقفی‌ام، ولی رویکردم به مقوله خدا در هر سه کتاب نه رویکردی مستقیم، بلکه تنها به واسطه متون مقدس این سه سنت دینی بوده است. وانگهی، من نه در مقام مؤمنی متدين، بلکه فقط همچون منتقدی ادبی که آگاهانه برای مخاطبانی می‌نویسد که در میانشان بی‌دینان فراوان‌اند، به نگارش می‌پردازم.

معنای این سخن آن است که به متون مقدس نه به واسطه باورمندی که از طریق نوعی تعلیق ناباوری روی می‌کنم. «تعليق ناباوری»<sup>1</sup> مفهومی است که سمیونیل تیلر گُلریچ، شاعر انگلیسی و منتقد سده نوزدهم، آن را به نقد ادبیات انگلیسی وارد ساخت. همین تعلیق موقت ناباوری است که می‌گذارد هر یک از ما خود را رها سازیم و از رمان یا فیلم یا سریالی تلویزیونی چون بازی تاج و تخت بر اساس درون‌مایه خود آن لذت ببریم. زمانی که در شبی تابستانی به سینما می‌رویم تا کمدی

1. suspension of disbelief

عاشقانه‌ای تماشا کنیم، هنگام دیدن فیلم اعتراض نمی‌کنیم که عشق روى پرده نه دلدادگانی حقیقی که فقط بازیگرانی اند که وانمود می‌کنند عاشق یکدیگرند. صدابته که به واقعیت غایی آنان باور نداریم، ولی در اثنای تماشای فیلم، «می‌گذاریم» که واقعی جلوه کنند. ما وانمود می‌کنیم که باور کرده‌ایم.

می‌توانید هنگامی که شخصیتی داستانی جلوه‌ای الوهی دارد نیز به همین شیوه وانمود کنید که آن را باور کرده‌اید. نه‌چندان پیش‌تر، برای درسی که آن را آموزش می‌دادم این فرصت را یافتم که ایلیاد هومر را این بار با ترجمه عالی را برت *فیگلنز*<sup>۱</sup> از نو بخوانم. خدای یونانی زنوس – برترین خدایان *المپ* – شخصیتی اصلی در آن حمامه است. باور ندارم که زنوس وجود داشته باشد، ولی در اثنای خواندن داستان، با طیب خاطر وانمود کردم که سخن هومر را باور کرده‌ام و گذاشتم که زنوس سیر رویدادهای ایلیاد را با قدرت تمام شکل دهد.

در مقام یک مسیحی می‌توانم، به روشه معکوس، موقعًا باور خود را مبنی بر آن که خدای انجیل، درواقع، بسی بیش از شخصیتی داستانی است تعلیق کنم و او را در اثنای اعمال سنجش‌های ادبی ام بیش از آن در نظر نگیرم. همچنان که می‌توانم یکشنبه برای نیایش به کلیسا‌ی جامع سنت پیتر در رُم بروم و دوشنبه به سر مطالعاتم درباره هنرها و معماری این کلیسا بازگردم، می‌توانم یکشنبه موعظه مسیح بر فراز کوه را همچون بخشی از نیایش بخوانم و سپس دوشنبه آن را به منزله اطلاعات مرتبط به مسیح، همچون شخصیتی داستانی، مطالعه کنم. این دو شیوه کار متفاوت‌اند، بلکه اختلاف بسیاری باهم دارند، ولی باهم جمع‌ناشدنی نیستند و ای‌بسا بتوانند برانگیزاننده یکدیگر باشند.

نقد ادبی‌ای که بدین روش با تجربه زیبایی‌شناختی اثری ادبی آغاز می‌شود، با تاریخ ادبیات یا نقد تاریخی فرق دارد. نقд تاریخی به چنین پرسش‌هایی مربوط است: چه کسی این اثر را نوشت؟ چه زمانی آن را نوشت؟ چرا آن را نوشت؟ برای چه مخاطبی آن را نوشت؟ آیا فلاں نویسنده آن را نوشت، یا کسان دیگری؟ آیا در اصل

به همان زبانی که اکنون اثر را در آن می‌خوانیم نوشته شده بود؟ آیا از مأخذ دیگری برگرفته شده بود یا به راستی اثری نوآورانه بود؟ آیا در طول زمان در آن بازیبینی شده است؟ آیا از این اثر چند صورت مختلف در دست است؟ اگر چنین است، کدام صورت آن از همه بهتر است؟ آیا احتمالاً ترکیبی تحریرشده از چند نسخه مختلف آن است؟ در طول زمان، با چه اقبالی رو به رو شده است؟ آیا هرگز ترجمه شده است؟ آیا هرگز توقیف شده است؟ و جز این‌ها، چنین پرسش‌هایی – که به خودی خود موجه‌اند، و می‌توانند گیرا و حتی بی‌پایان باشند – موضوع این کتاب نیستند. ای بسا، پژوهشگری که به ده‌ها پرسش از چنین پرسش‌هایی درباره اثر ادبی خاصی پاسخ گفته و، درواقع، عمری را صرف پاسخ به آن‌ها کرده باشد، بدون آن‌که به خود آن اثر، در مقام آفرینشی زیبایی‌شناختی که همچون همه آثار بزرگ، تا اندازه‌ای از زمان و مکان و شرایط پیدایشش قابل تفکیک است، پرداخته باشد. لازم نیست که نقد تاریخی در نقد ادبی مداخله‌ای کند، و این دو غالباً می‌توانند با یکدیگر همزیستی داشته باشند، ولی حتی در این صورت هم از یکدیگر متمازنند.

در آن‌چه از این پس می‌آید مجموعه‌ای از شخصیت‌های مقدسی را که هم در کتاب مقدس و هم در قرآن پدیدار می‌شوند از طریق مقایسه مستمری که تمرکزش در همه‌جا بر خدا، همچون شخصیت محوری، مفروض خواهد بود بررسی خواهیم کرد. هدف نه چندان بزرگمان آن خواهد بود که به ابعاد زیبایی‌شناختی نه در کل کتاب مقدس یا کل قرآن، بلکه فقط در این بخش‌های مرتبط درون این دو کتاب دست یازیم. امیدم آن است که شما نیز به واسطه هر آن‌چه با تعلیق باور یا ناباوری به کارتان می‌آید به من ملحق شوید، چه اصل ملاحظاتم معطوف به الله، خدا، همچون شخصیت کانونی در آیات قرآنی خواهد بود.

طی سده‌ها، نگرشی که اغلب اوقات هم یهودیان و هم مسیحیان نسبت به قرآن داشته‌اند همان نگرش سنتی یهودیان عهد جدید بوده است؛ یعنی «هر چه راست باشد تازه نیست»، و هر آن‌چه تازه باشد راست نیست.» نامسلمانان به هر آن‌چه از قرآن که مسلمانان به آن باور دارند – یعنی این که قرآن آخرین سخن خدا با بشر و

سرآمد وحی آسمانی است و آن‌چه را یهودیان و مسیحیان از کف داده یا در متون مقدسشان از سر فراموشی یا تباہ‌کاری پنهان داشته بودند بازمی‌گرداند— باور نداشته و آن را رد کرده‌اند. در این جا دعویم از یهودیان و مسیحیان و بسیار کسان دیگری که به این ادعای بی‌باقایه مسلمانان باور ندارند آن است که به مثابه تمرينی مختص در نقد ادبی، مدام که می‌کوشیم به خدا، همچون شخصیت کانونی قرآن و به خود این کتاب همچون اثر ادبی بس نیرومندی، پردازیم ناباوری خود را موقتاً تعلیق کنند. دعویم از مسلمانان آن است که همچنان که ممکن است روز جمعه در مسجدی نماز بگزارند، ولی روز سه‌شنبه‌ای در مقام دانشجوی معماری گند آن را مطالعه کنند، به این کتاب، این بررسی ادبی گزیده‌هایی از قرآن، که در کنار عبارات متناظری از کتاب مقدس خوانده می‌شود، به مثابه «تمرين روز سه‌شنبه» دل بدهنند. بزرگداشت قرآن کریم به این روش، همچون اثری ادبی، راهی است برای گشودن آن، با همدلی، به روی خوانندگانی تازه.

در کتاب خدا: یک شرح حال، نخستین اثرم درباره خدا، نوشتیم که او به بنی اسرائیل امر کرد که اورا چنین یاد کنند:

در روزگار آینده، چون کودکتان از شما پرسد: «مراد از این شهادات و فرایض و احکامی که یَهُوه، خدایمان، به شما امر کرده است چیست؟؟»، پس به کودکتان بگویید: «ما زمانی در مصر بر دگان فرعون بودیم، و یهوه به دست توانای خود ما را از مصر بیرون آورد. مقابل چشمانمان، یهوه آیات و معجزات عظیم و نشانه‌های سهمگینی به مصر و فرعون و همه خانواده‌اش نشان داد. و او از آن جا بیرون نمان آورد تا مارا به سرزمینی که به نیاکانمان وعده‌اش را داده بود رهنمون سازد. و یهوه به ما امر کرد که همه این فرایض را به جا آوریم و از یهوه خدای خود بترسیم تا همیشه خشنود باشیم و برقرار بمانیم، چنان‌که تا به امروز چنین بوده‌ایم. (سفر تثنیه، ۶: ۲۰-۲۴)

این همان یَهُوه بود که— در مقام «خداآنده» در بیشتر ترجمه‌ها— در اصل شخصیت

محوری شکستناپذیر تَنَخٌ<sup>۱</sup> یا کتاب مقدس یهود است که با عنوان «عهد عتیق» در کتاب مقدس مسیحی گنجانده شده است.<sup>[۱]</sup> با این همه، در تَنَخ، پس از مواجهه یهود با ایوب، او به طرز غریبی خاموش می‌شود؛ او هرگز دوباره سخن نمی‌گوید، و چنین می‌نماید که بنی اسرائیل از آن پس «دست توانای» او را کمتر و کمتر به حساب آورده باشند. بی‌شک، از او با سپاس و اخلاص یاد می‌شود، ولی قدرتش همچون امید آینده دور، نه حقیقت گریزنای پذیر اکنون، درآمده است.

در دومین کتابم، مسیح: بحرانی در زندگی خدا، درباره خدا، در مقام یهودی – خدای یهودیان که خود همچون شخصی یهودی کار خود را از سر گرفته – چنین آمده است:

در آغاز کلمه بود:  
کلمه نزد خدا بود  
و کلمه خدا بود. (یوحنا، ۱: ۱)

و سپس این ادعای حیرت‌آور:

کلمه جسم شد،  
میانمان زیست،  
و جلال او را دیدیم،  
همان جلالی که همچون فرزند یگانه پدر از جانب پدر دارد،  
پر از فیض و راستی. (یوحنا، ۱: ۱۴)

استدلال کردم که چنین ادعایی بیش از آن که به هر دلیل مابعدالطبیعی رازآلود حیرت‌آور باشد، از آن رو شگفت‌انگیز است که این خدای یهودی در رویارویی با قیصر به منزله فرعون جدید، این ستمگر رومی بی‌رحم را، بر خلاف فرعون قدیم، به

۱. تَنَخ یا تنک سروازه‌ای است برگرفته از حروف نخست سه واژه عبری توره (کتاب‌های پنج گانه تورات)، نبیشم (کتاب‌های پیامبران) و کتبیم (نوشته‌های دیگر) که بر روی هم، بخش‌های سه‌گانه کتاب مقدس یهود را شکل می‌دهند. - م.

دست نیرومند و گشوده خود در هم نمی‌کوبد، بلکه در عوض، به ملایمت تمام به مسلح رومیان می‌رود و به صلیب کشیده می‌شود. آری، عیسی از گور بر می‌خیزد، و پیروانش رستاخیزش را به مثابه و عدهٔ حیات جاویدان می‌گیرند و، با این همه، قیصر همچنان قیصر است و، چند دهه بعد، معبد اورشلیم را ویران می‌کند و قوم خدا را به تبعید و بردگی دسته‌جمعی می‌فرستد. اگر پیروزی این باشد، باید گفت که این تعییر چنان از اساس دستخوش دگرگونی شده است که نشانه نوعی بحران در زندگی خداست.

اما از آن‌جا که این کتاب بناست درباره خدا در قرآن باشد، چرا از جمله نخست درباره الله – خدای قرآن – سخن نگفتم؟ چرا اصلاً بایستی خود را این‌همه زحمت می‌دادم تا درباره خدا در آن متون مقدس پیشین سخن گفته باشم؟

چنین کردم چون نگارش این کتاب را در اوایل سال ۲۰۱۷ پس از انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا که از حملات «جهادی» مداوم در سراسر جهان سخت متأثر بود آغاز کردم. در سراسر آن کارزار انتخاباتی، ترس از حملات جهادی بیشتر در افکار امریکاییان بهشدت وجود داشت. در جریان اجلاسیه ملی جمهوری خواهان در ۲۰۱۶، یکی از سخنرانان پر مخاطب به این ترس‌ها چنین دامن زد:

روز دوشنبه، پناهنده‌ای افغانی در آلمان، در حالی که شعار «الله اکبر» سر می‌داد، سرنشینان قطرای را با تبر و چاقو پاره‌پاره و زخمی کرد. هفتاه گذشته، پس از آن که در نیس فرانسه، مردی تونسی یک کامیون حمل بار را به میان جمعیت عابران زد، داعش مستولیت این حمله را بر عهده گرفت. او ۸۴ نفر، از جمله ۱۰ کودک و ۳ امریکایی، را کشت و بیش از ۳۰۰ نفر دیگر را مجرح کرد. دو روز پیش از آن، اسلام‌گرایان تندرو در بنگلادش ۲۰ گروگان، از جمله سه دانش‌آموز پیش‌دانشگاهی امریکایی، را کشتند. دو هفته پیش، در حملات بمب‌گذاری در بغداد، حدود ۳۰۰ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند.

ماه گذشته، یک اسلام‌گرای افراطی در پاریس افسر پلیسی را تا خانه‌اش تعقیب کرد و در آن‌جا او را به قتل رساند و همسرش را در برایر چشم پسر بچه سه‌ساله‌شان تا حد مرگ شکنجه کرد و، در همان حال، همهٔ ماجرا را در رسانه‌های اجتماعی به

نمایش گذاشت. او وقتی داشت افسر پلیس را به قتل می‌رساند، به صدای بلند با خود می‌گفت که «آیا باید آن پسر بچه سه‌ساله را نیز بکشد.»

دو روز پیش از آن، مهاجمی که با داعش بیعت کرده بود ۴۹ نفر را در کلوب شبانه ارلاندو کشت و ده‌ها نفر دیگر را زخمی کرد.

همه این ها فقط در ۳۷ روز گذشته روی دادند. مانباید در برابر این وحشی‌گری‌های روبه‌افزایش بہت‌زده و بی‌حرکت بمانیم. یک بررسی تحلیلی برآورد کرده است که از ژانویه ۲۰۱۵، حدود سی هزار نفر به دست تروریست‌ها کشته شده‌اند.

نیوت گینگریچ<sup>۱</sup> که این سخنان را بر زبان آورد با کمال تأسف در اعتقادش مبنی بر آن که انتخاب دانلد جی، ترامپ، نامزد جمهوری خواهان برای ریاست جمهوری امریکا، می‌توانست چنین خشونت‌هایی را مهار کند به خط رفته بود. ترامپ انتخاب شد، ولی حدود یک سال بعد، در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۷، مردان مسلحی که پرچم سیاه دولت اسلامی را با خود داشتند بیش از ۳۰۰ نمازگزار را در مسجد بنر العبد در مصر کشتد. گینگریچ وحشی‌گری‌هایی را که از آن‌ها یاد کرد از پیش خود در نیاورده بود و در خصوص این ادعا که تروریست‌هایی که به جنایاتی چون کشتن بنر العبد دست زدند به اسلام همچون توجیه‌گر و انگیزه اعمال خود استناد می‌کردند به خط انتقامی بوده<sup>۲</sup>، ولی اعمال این‌ها چه بسا در نظر دیگر مسلمانان نیز بسیار مشتمل‌کننده بوده باشد. [۲] کمتر نوشته‌ای به قلم نویسنده‌ای امریکایی درباره قرآن (که اساس اسلام است) می‌تواند از ذکر این مطلب غفلت کند که چنین حال و هوایی در قرآن هست یا آن که بخش‌هایی از قرآن هست که مجال چنین سوءاستفاده‌های وحشتناکی را به دست می‌دهد.

پیش از آن که کتاب حاضر به نتیجه‌گیری نهایی اش برسد، شاید بهتر می‌بود که به یکی دو تا از چنین بخش‌های قرآن نظری می‌انداختیم، ولی کارهای مقدماتی

#### ۱. Newt Gingrich

۲. باید خاطرنشان کرد که تعداد مسلمانانی که به دست چنین تروریست‌هایی کشته شده‌اند بسی بیشتر از تعداد غیرمسلمانانی است که آن‌ها کشته‌اند.

مهم دیگری هست که باید انجام دهیم. بر آن نیستم که به دفاع از این ادعا برخیزم که اسلام «دین صلح» است، چنان‌که از چنین ادعایی در خصوص مسیحیت یا یهودیت نیز دفاع نمی‌کنم. اصلاً انکار نمی‌کنم که گاهی صلح‌جویی دینی راستین وجود داشته است و همچنان در برخی جاها وجود دارد، ولی هیچ‌یک از این سه کیش سزاوار آن عنوان نیستند. وانگهی، به منظور اندکی رفع ابهام، لازم است به طور کلی رابطه میان خشونتی که یک جامعه دینی – هر جامعه دینی‌ای که باشد – ممکن است از آن جانب داری کند، با خشونتی را که در متون مقدس آن جامعه بیان شده است بررسی کنیم. به طور خاص، در متون مقدس یهودی و مسیحی، جنگ یا نزاع یا خشونت چه نوعی از تکلیف را – اگر چنین تکلیفی اصلاً در میان باشد – بر یهود یا مسیحیان تحمیل می‌کند؟

بگذارید با نقل دو یا سه بخش از متون مقدسِ هر یک از این‌ها، نخست از مسیحیت، پیچیدگی این مسئله را درباره این دو سنت دینی نشان دهم. سپس آمادگی خواهیم یافت تا دوباره به اسلام بازگردیم.

این باور که عیسیٰ کلمه‌ای متجسد است (کلمه‌ای که پیش از آفرینش جهان، نزد خدا بود و خود خدا بود) سده‌ها شالوده مسیحیت بوده است. بهقطع، این مسیح ایمانی است، نه عیسای تاریخی، ولی تاریخچه‌ای که این ایمان دارد کمتر از تاریخچه عیسیٰ نیست و، به لحاظ تاریخی، این باور نقشی کانونی در آن ایمان داشته است. در رسم کیش کاتولیک رومی دوران کودکی‌ام، هر بزرگداشت آئین عشای ربانی با قرانت باب نخست انجیل یوحنا – همان که در بالا از آن نقل کردم و عیسی را با کلمه متجسد یکی می‌داند – پایان می‌یافتد. این‌ها آخرین کلماتی بودند که کاتولیک متدین، هنگام ترک مراسم صبح‌گاهی عشای ربانی، آن‌ها را می‌شنید و با خود به جهان بیرون می‌برد.

حال که این نکته را به حاطر سپرдید، بگذارید به مظهر غایی کلمه متجسد خدا در عهد جدید بپردازیم. این مظهر در پایان باب ۱۹ از مکاشفة یوحنا، آخرین کتاب عهد جدید، آمده است که در آن جا چنین می‌خوانیم:

و دیدم آسمان را گشوده، و ناگاه اسب سپیدی را که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل و داد جنگ و داوری می‌کند. چشمناش اخگرهاي آتش بودند و بر سرش ديهيم‌هاي بسياري بود؛ و نامي بر او نگاشته شده بود که جز خودش هيج‌کس آن را نمي‌داند؛ ردايي آغشته به خون در بر داشت. او را به نام کلمه خدا می‌شناسند. سپاهيان آسمان بر اسبان سپيد، ملبس به کتان سفيد و درخشان، از پس سر او آمدند. از دهانش، شمشير براني که با آن کافران را بنوازد بiron آمد. او همان است که با عصای شاهوار آهنين بر آن‌ها فرمان براند، و چرخشت<sup>۱</sup> شراب خشم سهمگين خدai قادر را پايمال کند. بردا و بر رانش اسمی نگاشته بود: شاه شاهان و رب الارباب.

فرشته‌اي را دیدم که در آفتاب ايستاده بود و به آواز بلند همه پرنديگانی را که در آسمان می‌پريندند چنین صلا می‌داد: «بيايد. در ضيافت بزرگ خدا گرد هم آيد تا بخوريد گوشت پادشاهان و گوشت سپه‌سالاران و جباران، و گوشت اسبان و سوارانشان و گوشت همگان را، آزاد و بربده، صغير و كبير». (مکافهنه يوحنا، ۱۹:۱۸-۱۱)

در اينجا، نزديك به پيان عهد جديد كتاب مقدس، مسيح همچون جنگاوری سوار بر اسب سپيد با ردائي آغشته به خون تصوير شده است که سپاهيانی سوار بر اسباني سپيد را رهبري می‌کند، و با عصاي شاهوار آهنين بر جهان حكم می‌راند و دشمنانش، «کافران»، را با شمشيري معجزه‌آسا از دم تيع می‌گذراند، و پرنديگان مردارخوار را فرامي خواند تا از گوشت اجسادشان بخورند. در ترجمه كتاب مقدس اورشليم نو که هم اکنون نقل شد عباراتي که با حروف کچ مشخص اند همگي از عهد عتيق برگرفته شده‌اند. تكرار اين عبارات از آن روست که اين روایت خون‌بار را چونان پيروزى نهايی خير بر شر بنمایانند. تليميحت ديجري نيز هست که می‌توانستيم آن‌ها را نيز با حروف کچ مشخص کنيم. مثلاً عبارت: «چرخشت شراب خشم سهمگين

۱. حوضى که در آن، انگور می‌ریزند و با فشردن انگور با دست یا وسیله‌ای دیگر، آب و شیره انگور را می‌گیرند. (فرهنگ سخن) - م.

خدای قادر» تلمیحی است به کتاب اشیعیا (۶۳: ۳-۶)، که در آن، یهوه در پی این پرسش بлагی (به رسم تجاهل‌العارف) که «چرا جامه‌هایت سرخ است / لباست چون کسی است که چرخشت شراب را پایمال کند؟» چنین پاسخ می‌گوید:

من چرخشت را به تنایی پایمال کردم؛

واحدی از قومم با من نبود.

پس ایشان را به خشم خود پایمال کردم،

و با غصب خود لگدکوب کردم.

خونشان بر جامه‌ام پاشید

و همه لباسم را رنگین ساخت.

زیرا عزمم را بر روز انتقام جزم کرده‌ام،

و سال مکافاتم فرارسیده است.

نگریستم؛ یاریگری نبود؛

منزجر شدم، ولی هیچ حمایتگری نبود!

پس دست (قدرت) م به یاری ام آمد

و خشمم مرا حمایت کرد.

قوم‌ها را به خشم خود پایمال کردم،

و آنان را با غضبیم در هم شکستم

و خونشان را بر زمین جاری ساختم.

آیا مسیحیت این است؟ یک پاسخ محتمل آن است که البته مسیحیت همین است. این‌ها درست در کتاب مقدس آمده‌اند. وانگهی، اگر مراد از مسیحیت موردنظر مسیحیت امریکایی باشد، مضمون بی‌اندازه مشابهی در سروودی ملی – یعنی «سرود نبرد جمهوری» – به ذهن متادر می‌شود؛ بند آغازین این سروود به همین مطلب اشاره دارد که خدا دشمنانش را پایمال می‌کند تا خونشان چون عصارة انگورهایی که در چرخشت لگدمال می‌شوند بر زمین جاری شود:

چشمانم جلال آمدن خداوند را دیده است:

او انگورها را جایی که خوشه‌های خشم انبار می‌شوند لگدمال می‌کند؛  
او آذرخش سرنوشت‌ساز شمشیر تیزرو و دهشتتاکش را رها ساخته است؛  
حقیقتِ او به پیش می‌رود.

«شمشیر تیزرو و دهشتتاک» در این سرود نبرد جنگ داخلی از جولیا وارد هاو<sup>۱</sup> همان شمشیری است که مسیح «با آن کافران را بنوازد» — که از زبان او در جملاتی از مکافثه یوحنای بیان شده است.

پس این نوع از طرز بیان تاریخچه‌ای مسیحی و حتی تاریخچه‌ای امریکایی دارد. با این همه، اگر با مسیحی ای آشنا شوید، آیا هیچ‌گاه نمی‌توانید تصور کنید که ممکن است بگویید: «برايم مهم نیست که همه این‌ها در کتاب مقدس باشد! این سوارکار بی‌رحم عیسایی نیست که به او ایمان دارم! دین من این نیست؟»

کدام پاسخ درست است؟ در مقام نظر، هر کدام می‌تواند درست باشد. جنگاور مسیحی صلیبی ای که مصمم بود سرمشت خویش را عیسای موصوف در مکافثه یوحنای (۱۹: ۲۱-۱۱) بداند می‌توانست آن‌چنان عمل کند. ای بسا فرمانده ویلیام تیکامسی شرمن<sup>۲</sup>، هنگام پیشروی از جرجیا تا دریا، به خود اجازه می‌داد که چنین کند. حتی امروز هم مسیحی ای با رویکرد مطلق‌نگر به کتاب مقدس مسیحی شاید خود را مکلف بداند که آن‌چنان رفتار کند. اما در مقام عمل، حتی اگر بسیاری از مسیحیان در گذشته چنین می‌اندیشیده‌اند، امروزه کمتر چنین می‌اندیشند. اکثرشان از این نظر که خود را اصلاً مکلف به تقلید از عیسی در مقام آن سوارکار کشtarگر بدانند، رویکرد چندان مطلق‌نگری به کتاب مقدس مسیحی ندارند. این خطای اندوه‌باری است که مسیحیان را از آن‌رو که کتاب مقدسشان را کلام خدا می‌شمارند

۱. Julia Ward Howe (۱۸۱۹-۱۹۱۰)؛ نویسنده امریکایی است که سرود نبرد جمهوری را نوشت و در ۱۸۶۲ منتشر کرد. - م.

۲. William Tecumseh Sherman (۱۸۲۰-۱۸۹۱)؛ در جنگ‌های داخلی امریکا، فرمانده سپاهیان اتحادیه در غرب بود. آتلانتا را تصرف کرد و پیشروی ویرانگری (راهبرد سرزمین سوخته) به سوی دریا داشت و بدین سان انتلافیه ایالات جنوبی را دوپاره کرد. - م.

مردمانی خطرناک بدانیم. خطاست که بترسیم هر کسی از میانشان – هر کسی از آنان! – ممکن است به ترغیب کتاب مقدس دست به قتل عام زند. جان کلام آن که آن چه مهم است هرگز چیزی نیست که هر متن مقدسی به صورت انتزاعی بگوید، بلکه مهم آن است کسانی که آن را همچون متن مقدس محترم می‌شمارند چه برداشت عینی‌ای از آن دارند.

حال به مثالی از کتاب مقدس یهود پردازیم.

در سفر خروج، بنی اسرائیل، پس از فرار معجزه‌آسایشان از سپاهیان فرعون که در تعقیبیشان بودند، باید از میان بیابان سینا به سوی کوهی، که در آنجا خدا میثاقش را با آنان می‌بندد، رهسپار شوند. در این مسیر، آنان یورشی از سوی عمالقه را دفع می‌کنند. ولی در می‌یابیم که خدا از پیروزی صرف بر عمالقه خشنود نیست:

پس یهوه به موسی گفت: «پس این را برای آن که به یادها بماند در کتابی بنویس و آن را برای یوشع برخوان، زیرا من خاطره عمالق را از زیر آسمان خواهم زدود.»  
(سفرخروج، ۱۷: ۱۴)

معنای «خاطرة قومی را زدودن» چه می‌تواند باشد؟ در یک کلام، معنایش آن است که آن قوم را از صفحه روزگار محظوظ نمود. خدا و عده‌می‌دهد که در حق عمالق مرتكب نسل‌کشی شود، و خدا حافظه تاریخی بلندی دارد. چند سده پس از این، سرانجام، سپاهیان بنی اسرائیل در برابر عمالق دست بالا را می‌یابند، و خدا نیات خود را با شاوفول شاه در میان می‌گذارد:

بر آنم که آن چه را عمالق با بنی اسرائیل کرد کیفر دهم که چگونه هنگامی که از مصر بر می‌آمد، برایش دام نهاد. حال برو و عمالق را در هم بشکن، و آن را با هر چه دارد یکسره نابود کن، و امانش مده، بلکه مرد وزن، کودک و شیرخوار، گاو و گوسپند و شتر و الاغ را بکُش. (کتاب اول سمونیل، ۱۵: ۳-۲)

آیا یهودیت این است؟ باز یک پاسخ محتمل آن است که البته که همین است.

این‌ها درست در کتاب مقدس شان آمده‌اند. درواقع، در طرز بیان کیش ربانی یهود در طی سده‌ها و نیز در سالیان اخیر، در طرز بیان دولت اسرائیل، «عمالیق» به نوعی صورت مختصر شده «دشمن قهار بنی اسرائیل» بوده است که در هر برهه‌ای می‌تواند دشمن آن روز باشد. نخست وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، در سخنرانی‌ای که در سال ۲۰۱۰ ایجاد کرد، آن‌هم در این میان در محل آشویتس، ایران را «عمالیق جدید» خواند.<sup>[۳]</sup> نکته این سخنرانی آن بود که ایران تهدیدی نسبت به کیان اسرائیل است و بقای آن را به مخاطره می‌افکند؛ اما این تلمیح خاطره خود بنی اسرائیل را همچون تهدیدی نسبت به کیان عمالیق – و درواقع، از میان برنده حقیقی آنان – تا آخرين کودک شیرخوار به یاد می‌آورد.

مخالفان فلسطینی بارها اتهام تحریک برانگیز نسل‌کشی یا نیت نسل‌کشی را به اسرائیل وارد کرده‌اند. خوب، در کتاب مقدس چنین سابقه‌ای از آنان، آن‌چنان که ممکن است به نظر رسد، چندان مکثوم یا دور نیست؛ با این همه، اگر با یهودی‌ای آشنا شوید، آیا نمی‌توانید تصور کنید که ممکن است بگوید: «برایم اهمیتی ندارد که همه این‌ها در تورات یا کتاب سموئیل یا هر جای دیگر باشد. این کودک‌کش خدایی که می‌پرستم نیست! کیش من این نیست؟»

کدام پاسخ درست است؟ باز یهودی‌ای که می‌خواهد از خدای خود در شیوه نسل‌کشی دشمنان تقليد کند، کاری که یهوه با عمالیق کرد، یهودی‌ای است که می‌خواهد همه ایرانیان را از صفحه روزگار محو کند، و حتماً تضمینی از کتاب مقدس برای این کار دارد. اما این خطای اندوه‌باری است که همه یهودیان را، از آن رو که کتاب مقدس‌شان را همچون کلام خدا محترم می‌شمارند مردمی خطرناک بدانیم، گویی که بترسیم هر کسی از میانشان – هر کسی از آنان! – ممکن است به تشویق کتاب مقدس دست به نسل‌کشی زند. در مقام عمل، بسیاری از یهودیان به قومی تعلق دارند که نسل‌کشی نازیان چنان فجیع به آنان آسیب زد که از تصور ارتکاب نسل‌کشی نسبت به هر کسی، به صرف آن‌که یهوه در تنخ نسل‌کشی کرده است، پرهیز دارند. باز نکته‌ام آن است که مهم آن‌چه هر متن مقدسی به صورت انتزاعی

می‌گوید نیست، بلکه مهم آن است که کسانی که آن را همچون متنی مقدس محترم می‌شمارند چه برداشت عینی‌ای از آن دارند.

بر طبق شیوه‌ای که در بالا آغازش کردم، شاید خود را آماده کرده باشید که از قرآن هم گزیده‌های تکان‌دهنده مشابهی نقل کنم و درباره آن‌ها پرسم که «آیا اسلام این است؟» و سپس، همچون بالا، باز پرسم که «آیا نمی‌توانید تصور کنید که ممکن است مسلمانی بگوید ...؟» و مانند آن‌ها. شاید می‌توانستم چنین کنم، ولی قصد این کار را ندارم، زیرا موضوع اعلامشده این کتاب خشونت در قرآن نیست، بلکه خدا در قرآن است. خدا در کتاب مقدس مسلمانان، مانند خدا در متون مقدس یهودی و مسیحی، عاری از لحظات خشن نیست، ولی او چیزهایی بسی بیش از خشونت نیز دارد. از موضوع خشونت در دو کتاب نخستم پرهیز نکردم، این‌جا نیز از آن اجتناب نخواهم کرد. اما آن را تنها در حدی ارائه می‌کنم که در حیطه تبیین وسیع‌تری مطرح شود. تحریف فاحش — و خطب ادبی بزرگی — است که بگذاریم یک بُعدِ هر شخصیتی سایر ابعادش را در محقق قرار دهد. برای شما خوانندگانم و نیز برای خودم به موضوع خشونت در متون مقدس، تنها از آن رو، نخست پرداختم که تروریستی که به قرآن استناد می‌کند و ندای الله اکبر سر می‌دهد آن موضوع ناخوانده را به صدر دغدغه‌های ذهنی‌مان کشانیده است.

می‌پذیرم که بخش‌هایی از قرآن، مانند آیاتی از سوره نہم، هست که ممکن است تروریستی در توجیه جنایت و حتی قتل عام از آن‌ها سوءاستفاده کند. می‌پذیرم که مسلمانانی هستند که از این بخش‌های قرآن سوءاستفاده می‌کنند، و دلیل موجه‌ی هم برای ترس از آنان و دفاع در برابر شان داریم. خطری که آنان ایجاد می‌کنند واقعی و در حال گسترش است. اما امیدم آن است که با مقدمه‌ای که درباره عبارات مشابهی از کتاب مقدس آوردم، مبنایی برای این ادعایم پیدید آورده باشم که اگر هر مسلمانی را به صرف آن که قرآن را متن مقدسی می‌داند «تروریستی در کمین» بپندازیم، به خطأ — آن‌هم خطایی و حشتناک و نقض غرضی در بستر تاریخی‌مان — درافتاده‌ایم. سخنم را با لحظاتی خشن در متون مقدس یهودی و مسیحی آغاز کردم، نه همچون

پیش‌درآمد پرداختن به این مطلب که خشونت یکسانی نیز در قرآن هست، بلکه صرفاً از آن رو که پیشاپیش بپذیرم که در قرآن نیز خشونتی هست و نشان دهم که آن تا چه حدی می‌تواند با متون مقدس یهودی و مسیحی همخوانی داشته باشد، و سپس موضوع را برای طرح دوباره و گزیده آن در بخش‌های بعدی (تتها همچون بخشی از مواجهه نکته سنجانه‌تر و سیاق‌مندتر با آن شخصیت الوهی گیرایی که در کانون این متن مقدس اسلامی کلاسیک جای دارد) کنار گذارم.

مواجهه‌مان با این شخصیت (خدا)، نه به روش مرور تصنیعی قرآن از بای بسم الله تا تای تمت، بلکه در عوض به پیروی از چند نویسنده اندیشمند و با رجوع به مجموعه‌ای از رویدادها یا شخصیت‌های برجسته‌ای از متون مقدس یهودی و مسیحی است که در قرآن نیز ظاهر شده‌اند. یهودیان و مسیحیان غالباً از آن که در می‌یابند که شخصیت‌های شهیر متون مقدس‌شان به‌راستی در قرآن، حتی بارها، پدیدار شده‌اند شگفت‌زده می‌شوند. این حقیقت شگفت‌آور در مباحثی که در پی می‌آید برایمان همچون درگاهی برای ورود به قرآن است. چگونه قرآن گزارش کتاب مقدس از یکی از شخصیت‌ها یا رویدادهای مذکور در آن را قبض یا بسط می‌دهد یا در آن تجدید نظر می‌کند؟ این پرسش آغازینمان خواهد بود.

پاسخ این پرسش سؤال دیگری را پیش خواهد کشید. مقایسه‌ام میان کتاب مقدس و قرآن با مقایسه‌های دیگران در این زمینه (که باید بگوییم از آن‌ها بسیار آموخته‌ام) [۴] از این جهت فرق دارد که بر آن‌چه الله، مستقیم یا غیرمستقیم، درباره خودش به واسطه تلمیحات گوناگون قرآن، و قبض‌ها و بسط‌ها و بازنگری‌هایش و جز این‌ها وحی کرده است، تمرکز دارد. تا جایی که ممکن باشد، در حیطه این مجموعه از کاوشگری‌ها، از کاربرد تعبیری چون «قرآن می‌گوید» یا «از منظر قرآن» اجتناب خواهم کرد. چنین تعبیری این تأثیر معمولاً ناخواسته ولی نافرخنده را دارد که حضور الله را که قرآن را به واسطه جبرنیل از آغاز تا پایان بیان کرده است، خاموش می‌کند. ترجیح‌م آن خواهد بود که هر جا ممکن باشد، بنویسم «الله می‌گوید» یا «الله تأکید می‌کند» یا مانند این‌ها. با چنین کاری، آشکارا خواندن‌گان غیر‌مسلمان را

فرامی خوانم تا به تعلیق ناباوری بپردازند و، در طول این تمرین، متن مقدس اسلامی را بر اساس درون‌مایه‌های خود آن در نظر بگیرند. این عمل به‌طور خاص در جاهایی که الله به صراحت آن‌چه را شاید محمد [ص] از مآخذ یهودی و مسیحی شنیده بود تصحیح می‌کند روش‌نگر است. در چنین مواضعی، و حتی غالباً در مواضعی که چنین نباشد، مرتبأ توجه خوانتگان را به روایت الله همچون تصحیح آن‌چه در مآخذ دیگر آمده، بر طبق نظر معیارمندی که مقبول مسلمانان است، جلب خواهم کرد.

در سخن‌گفتن از خدا در قرآن، معمولاً او را «الله» می‌خوانم، هرچند که می‌توانستم به‌سادگی او را خدا بنامم. واژه عربی الله (خدا) با افزودن «ال» تعریف به صورت الله درآمده است. اسم مفرد هم‌ریشه عبری אלה، به‌رسم احترام‌آمیز «تجمیع عظمت»، به صورت جمع الوهیم درآمده است. هنگام سخن از الوهیم در عهد عتیق کتاب مقدس، او را، متناظر با ذکر الله، الوهیم خواهم خواند، هرچند که باز می‌توانستم آن را به‌سادگی خدا بنامم. قرآن در مجموعه آثار کلاسیک نشر پنگوئن — که مأخذمان در استناد به این متن مقدس خواهد بود — الله را به‌درستی «خدا» ترجمه کرده است، ولی در ترجمه‌های قرآن به انگلیسی این کاربرد مختلف بوده است. به شیوه‌ای مشابه، در میان ترجمه‌های کتاب مقدس، در خصوص نام عبری خدا، یهوه، اختلاف دیده می‌شود. کتاب مقدس اورشلیم نو — که مأخذمان در استناد به این متن مقدس است — این نام را به یهوه برگردانده است، ولی سایر ترجمه‌ها معمولاً «خداوند» را به جای آن به کار برده‌اند. من نیز آن را به یهوه برمی‌گردانم. کتاب مقدس اورشلیم نو واژه الوهیم را به «خدا» برمی‌گرداند، ولی، چنان‌که پیش‌تر ذکر کردم، آن را به «الوهیم» ترجمه خواهم کرد. هنگامی که نام‌های عبری خدا در سیاق واحدی پی‌درپی بیایند، چنان‌که غالباً روی می‌دهد، مرتبأ، به‌رسم اوایل کتاب مقدس در سیفر پیدایش، خواهم نوشت «یهوه الوهیم». ممکن است این‌ها اکنون گیج‌کننده به نظر رستند، ولی در عمل به‌سادگی پی‌گرفته خواهند شد.

نام‌های الله و یهوه و الوهیم همگی به وجود یکسانی دلالت دارند، ولی هنگامی که حضور این نام‌ها در دو متن مقدس مختلف تحت بررسی تطبیقی قرار

گیرد، استفاده از نام‌های متفاوت، به جای تعابیر مطول و گیج‌کننده «خدا در کتاب مقدس» و «خدا در قرآن» و مانند این‌ها، بر وضوح و سادگی مطلب می‌افزاید. با استفاده از چند نام، می‌توانم واژه خدا را برای موارد خاص دلالت کلی یا مشترک و برای جمع‌بندی در سخن پایانی کتاب کثار گذارم.

پرداختن به الله در قرآن آن‌هم فقط از خلال چند بخش گزینه آن و مقایسه صرف این بخش‌های معدود با اقرانش در کتاب مقدس به کار برخوردي غیررسمی و محاوره‌ای با متن مقدس اسلامی می‌آید، نه بررسی رسمي و جامعی که، در عین حال، گیرایی متمایز خود را داشته باشد. در قرآن، هنگامی که الله به محمد [ص] امر می‌کند که پیامبرش چیزی درباره موضوعی از کتاب مقدس بگوید، خدا آشکارا با کسی سخن می‌گوید که از پیش اجمالاً می‌داند که آن موضوع چیست و فقط لازم است که دریافتش از آن تازه شود، یا اصلاح یا تکمیل گردد. الله معلم است، و محمد معلم؛ و ما خوانندگان قرآن فراخوانده می‌شویم تا گوش سپاریم و فراگیریم.

آن‌چه الله در قرآن از بشریت می‌خواهد، از همه بیشتر، آن است که ربویتش را تصدیق کنند و به او در مقام خدای یگانه تسلیم شوند. واژه عربی اسلام به معنای «تسلیم» است؛ واژه عربی مسلم (از همان ریشه عربی سلم) بر کسی اطلاق می‌شود که تسلیم خدا شده باشد. قرآن تعلیم می‌دهد که این همانا خواست الله از اوان سپیده‌دم تاریخ بشر بوده است، و این پیام بی‌شک پیام تازه‌ای نیست. بر پایه برداشت قرآن از تاریخ دین، آدم در زمان خود مسلم بود؛ ابراهیم مسلم دیگری بود؛ و یوسف مسلمی دیگر؛ و همچنان است از مسیح مسلم تا محمد. اما بخش اصلی و مهم پیام قرآن این است که آن پیام تغییرناپذیر اسلام طی اعصار و دوره‌های بینایینی گم شده یا دستخوش تباہی گشته است. پس آن‌چه الله، در مقام پدیدآورنده و گوینده قرآن، از یهودیان و مسیحیان می‌خواهد آن است که تصدیق کنند آن‌چه را خدا به آنان وحی کرده بود گم کرده یا به آلدگی‌هایی آشته‌اند؛ و، بر این اساس، آنان باید پذیرند که به محمد، در مقام پیامبری که کلام آخر و نهایی خدا را برای آنان و همه بشریت آورده است، نیازمندند.

نه از این ادعای دینی دفاع می‌کنم و نه به آن می‌تازم. در عوض، اسلوبیم از آغاز تا انجام مشاهده است و بس. هم در کتاب مقدس یهودی و هم در کتاب مقدس مسیحی، خدا خویش را غیرمستقیم نه فقط به واسطه کلماتش، بلکه همچنین غالباً از طریق اعمالش که شخصیت‌پردازی او را توسط مفسری تیزبین می‌طلبد متجلی می‌سازد. در قرآن نیز چنین است: با مشاهده دقیق چگونگی بازنگری قرآن در موضوعاتی که با کتاب مقدس مشترک‌اند، شاید مفسری تیزبین بتواند استنتاج کند که شخصیت‌پردازی قرآن از خدا تا چه اندازه‌ای متفاوت است.

مرادم از این سخن آن نیست که مقایسه‌های پیش رو فقط تفاوت‌ها را معلوم خواهد کرد، نه مشابهت‌ها را؛ ابداً چنین نیست! در مجموع، مشابهت‌ها بسی بیش از تفاوت‌هایند، هرچند این تفاوت‌ها ناگزیر از همه بیشتر کنج‌کاوی برانگیزند. برخی مسلمانان و برخی مسیحیان، با تقارنی غریب و، به نظرم، تأسف‌بار، منکر آن‌اند که متون مقدس هر کدامشان از خدای یکسانی سخن می‌گوید. بر این باورم که این متون از خدای واحدی سخن می‌گویند. با آن‌که متون مقدس یهودی و مسیحی، که سده‌ها پیش از تولد محمد کامل شدند، از قرآن هیچ سخنی نمی‌گویند، قرآن از تورات و انجیل، که اجزای مهمی از متون مقدس یهودی و مسیحی‌اند، سخن می‌گوید. وانگهی، ممکن نیست هیچ تفسیر ادبی دقیقی از قرآن به این نتیجه‌گیری نرسد که گوینده آسمانی‌اش بی‌شک خویش را با خدایی که یهودیان و مسیحیان می‌پرستند و خدای متون مقدسشان است یکی می‌داند. اما در چارچوب این اتحاد ادبی سه‌وجهی، تأکیدات سخت متفاوتی هست، و کشف این تأکیدات متفاوت مذکور در میان جزئیاتی از متن که به‌سادگی از آن‌ها غفلت می‌شود بسیار ثمر بخش است. در این مورد، در خردمنگری شری نهفته نیست، بلکه خیر بسیاری هست.

هدف آن نیست که ارائه‌ای از خدا را در رقابت با ارائه دیگری قرار دهم. همچنین این هدف را هیچ پی نمی‌جوییم که مسلمانان را نامسلمان یا نامسلمانان را مسلمان گردانم. امریکایی‌های مسلمان به‌سادگی ترجمه انگلیسی قرآن را در دسترس نامسلمانان قرار می‌دهند و پذیرای آنان همچون خوانندگان قرآن‌اند. امریکایی‌های

مسیحی و یهودی نیز دست کم به همان اندازه در نشر و توزیع آزادانه متون مقدس خود فعال‌اند. همین سخن را غالباً می‌توان در خصوص نمادهای سایر ادیان نیز گفت. پس حال که ما — همه‌مان — بالقوه از قبل متون مقدس یکدیگر را می‌خوانده‌ایم، بگذارید شما را دعوت کنم تا در آن‌چه بیش از خوانش تطبیقی گزیده‌ای مختصر از بخش‌هایی از قرآن، از سویی، و بخش‌هایی از کتاب مقدس، از سوی دیگر، نیست مرا همراهی کنید.

معمولًا، با نقل قول عمدہ‌ای از قرآن آغاز خواهیم کرد و سپس، در جریان بحث درباره آن، بخش‌های مرتبطی را از کتاب مقدس به صورت گزیده‌تر خواهیم آورد. خوانشمان از هر دو متن مقدس بر آن‌چه خدانگاری (تتوگرافی) می‌خوانمش تمکز خواهد داشت. کلام (تلولوژی) نوعاً ابزارهای دشوار فلسفه را به کار می‌برد. اما خدانگاری به سوی ابزارهای مأنس‌تر و توصیفی‌تر نقد ادبی و، تا حدی، حتی به سوی ابزارهای شرح حال نویسی کشیده می‌شود. خدانگاری، به جای آن که بکوشد معنای شخصیت الوهی را با مصطلحات فلسفی بیان کند، به شیوه‌ای فروتنانه‌تر در بی آن است که به همان روش ساده‌ای که همواره می‌توان در صفحات اثری ادبی با شخصیت‌ها دیدار کرد، شخصیت الوهی را ملاقات کند. یگانه الزام ورود آمادگی برای ملاقات و گاه برای شکفت‌زدهشدن است. هدف مقدمه‌ای کلی بر قرآن نیست: بدیهی است که چنین تعهدی حداقل مستلزم خوانش همه قرآن است. تکرار می‌کنم که ماحصل این اثر جستاری در کلام اسلامی، که درباره معنای اسمای حُسنای نودونه‌گانه خدا تأمل ورزد و از آن‌جا پیش رود، نیست.

هدف و امید آن است که ماحصل این اثر نوعی از «نخستین دیدار» باشد. هنگامی که پسر بچه‌ای چهارده‌ساله و عضو تیم دوومیدانی دبیرستانم بودم، مرا با اتوبوس به استاگ فیلد در دانشگاه شیکاگو بردند تا در آن میدان مسابقه بدهم. این نخستین دیدارم از آن دانشگاه یا هر دانشگاهی بود. وقتی رویداد به پایان رسید، و اتوبوس قرار نبود تا سه ساعت دیگر آن‌جا را ترک کند، با حیرت در محوطه دانشگاه پرسه زدم: بناهای کامل هر یک به رشتہ‌ای که در نظرم فقط واژگانی در دایرة المعارف

بودند اختصاص داشتند! گیاه‌شناسی، سنگواره‌شناسی، فلسفه — در پشت آن درها چه چیزی بود؟ چندان نمی‌توانستم حدس بزنم. معماری مدرسه‌ای گوتیک<sup>۱</sup> خود ورزشگاه آن را در نظرم همچون نوعی کلیسای غریب می‌نمود. کجا بودم؟ در کدامین سرزمین عجایبی پرسه می‌زدم؟

فقط چندین سال بعد دریافتتم که در زیر جایگاه سرپوشیده استاگ فیلد نخستین واکنش هسته‌ای خودنگهدارنده جهان در سال ۱۹۴۲، سال تولدم، تحت سرپرستی از بیکوفرمی شهیر انجام گرفته بود. به راستی چه خطروناک! استاگ فیلد (که در ۱۸۹۳ ساخته شده بود) بعدها تخریب شد تا جایش را به کتابخانه بزرگ ریکشتاین بدهد. در همین کتابخانه بود که بیست سال بعد به عنوان محقق پسادکتری کار کردم. در نخستین دیدارم از همه آنچه استادیوم خرابه قدیمی را در قلب آن دانشگاه بزرگ احاطه کرده بود چه اندک می‌دانستم! و با این همه، از آن دیدار نخستین ذوق‌زده بودم. یک ذوق‌زدگی و یک شروع. درباره این دیدار از قرآن نیز کمابیش این چنین بیندیشید: دیداری یکسره مقدماتی ولی سرشار از ذوق اکتشاف — حتی اگر هم پیش از این به دیدار قرآن رفته باشید.

کتاب مقدس، که حدود پنج برابر بیشتر از قرآن است، جُنگ مفصلی است که نویسنده‌گان مختلف بسیاری آن را طی بیش از هزار سال، از حدود ۹۰۰ پیش از میلاد تا حدود ۱۰۰ میلادی، تألیف کرده‌اند. قرآن، آنچنان که مورخان می‌شناشندش [۵]، در اثنای دوره فشرده بیست‌ساله، از میان سالی تا اواخر عمر فقط یک تن پدید آمد: پیامبر اسلام که آن را در اوایل سده هفتم میلادی همچون وحی از جانب الله دریافت داشت. پرداختن بسیار محدودمان به این دو متن مقدس به واسطه دو ترجمه استثنایی است که پیش‌تر از آن‌ها یاد کردیم — یعنی کتاب مقدس اورشلیم نو (دابل‌دی، ۱۹۹۰) و ترجمة انگلیسی طریف خالدی از قرآن. (آثار کلاسیک نشر پنگون، ۲۰۰۹)

۱. معماری مدرسه‌ای گوتیک (Collegiate Gothic architecture) زیرشاخه‌ای از سبک دوره احیای معماری گوتیک بود که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در طراحی دانشکده‌ها و مدارس عالی ایالات متحده امریکا و کانادا رواج یافت. - م.

کتاب مقدس اورشلیم نو، خلف ویراستاری اخیری از کتاب مقدس اورشلیم – ترجمه فرانسوی – کاتولیکی کتاب مقدس از زبان‌های اصلی – است که نخست در ۱۹۶۱ منتشر شد. تصمیمی که گروه مترجمان و شارحان فرانسوی در آن زمان گرفتند تا دوباره از اسم خاص پذیرفته خدای بنی اسرائیل استفاده کنند بریدن از قرن‌ها رسم پارسایانه‌ای بود که هم مسیحیان و هم یهودیان به کار می‌بستند.

شک نیست که قوم بنی اسرائیل در دوران کهن به خدا با اسم خاکش اشاره می‌کردند در عین حال که ممکن است آن را به زبان هم می‌آورده باشند. پس از نابودی سپاه تعقیب‌گر فرعون، موسی و فراریان و بنی اسرائیل ظفر مند سرود پیروزی می‌خوانند. در روایت معیار بازنگری شده نوین، این سرود حاوی بخش زیر است:

خداوند قدرت و نیروی من است،  
و او مایه نجات من گشته است؛  
این است خدای من، و او را می‌ستایم،  
خدای پدرم و او را متعال می‌خوانم.  
خداوند جنگاوری است.

خداوند نام اوست. (سفر خروج، ۱۵: ۲-۳)

متن انگلیسی ترجمه کتاب مقدس که از کلمات کم استعمالی چون exalt (معوال خواندن) آکنده است، بناسن از خلال صافی پالایشگر ذهنی مدهوش‌کننده‌ای شنیده شود، ولی اگر لحظه‌ای تأمل کنیم، درمی‌یابیم که معلوم نیست «خداوند» بر عنوانی دلالت دارد یا نقشی، و نه یک نام. کتاب مقدس اورشلیم نو بیت پایانی را چنین ترجمه می‌کند:

یهوه جنگاوری است.  
یهوه نام اوست.

مجوز این ترجمه فقط آن است که متن عبری را چنان‌که در اصل، نوشته و خوانده و از بر تلاوت می‌شد بهتر بازمی‌نمایاند.

این باز معرفی نوین یهوه، هر اندازه هم با حفظ حرمت نامش به کار رفته باشد، واکنش‌های گوناگونی در مخالف مختلف برانگیخته است. اولاً، استفاده از اسم خاص «خدا ی یگانه» می‌تواند چنان بنماید که او تنها یکی از خدایان بسیار است. ثانیاً، ممکن است خدا با این نام دیگر در آغاز همچون «خدا ی بیگانه» جلوه کند، حتی زمانی که داستان‌های مذکور درباره‌اش در همه جزئیات دیگر با نکات اصلی آشنای کتاب مقدس همخوانی داشته باشند. ثالثاً، شاید چنین به نظر رسد که این استعمال جدید قرن‌ها رسم متدينان مسیحی و یهودی را ناچیز و کمارزش بشمارد. اما با هدف خوانش تطبیقی‌ای که کتاب حاضر در صدد آن است، شیوه کاربرد این نام و دیگر نام‌های مذکور خدا را مفید یافته‌ام؛ زیرا این روش یهوه را برای خواننده عادی غربی همان‌اندازه «بیگانه» جلوه می‌دهد که الله را، درنتیجه، در حالت آرمانی، به هر دو با نگاهی تازه نگریسته می‌شود. اما فرض بنیادین خدانگارانه همچنان آن است که [با این نام‌های مختلف] به وجود الوهی یگانه و یکتائی اشاره می‌شود.

کتاب مقدس اورشلیم نو، از آغاز بیش از هر چیز، ویراستی آزمایشی بود. این ویراست، با وجود وفور یادداشت‌هایش و قابلیت تفسیری آن یادداشت‌ها و نیز ریزه‌کاری‌های ارجاعات متقابل درون‌متنی اش، درواقع، پیشاہنگ ویراست‌های آزمایشی مختلف کتاب مقدس انگلیسی‌ای بود که در نیمة آخر سده بیست پدیدار شدند. برخی کسان سرزنشدگی ادبی زبان آن را برای ترجمه‌ای از کتاب مقدس بیش از حد آزاد پنداشته‌اند، ولی دیگران (از جمله خودم) این آزادی را همچون قدرتی رهاننده دانسته‌اند.

بخش‌هایی از کتاب مقدس اصلی را که از سوی اصلاح‌گران پروتستان سده شانزدهم میلادی به منزله منحولات یا کتاب‌های «قانونی ثانوی» حذف یا تنزل مرتبه یافته بودند و حتی به عنوان ضمیمه در ترجمه‌های انگلیسی نوین کتاب مقدس انتشار یافته از درون سنت گسترده‌تر پروتستان گنجانده نمی‌شدند، کتاب مقدس اورشلیم نو به روشنی مناسب در خود جای داده و گرد آورده است. از آن جا که کتاب مقدس معروف در عربستان در زمانی که قرآن نازل شد این کتاب‌هایی را که بعداً

حذف شدند در بر داشت، به نظر می‌رسد که کتاب مقدس اورشلیم نو مأخذ مناسبی در مطالعه حاضر باشد.

قرآن‌شناخت همین جایگاه را در سنت آشکارا امریکایی ویراست‌های آزمایشی متون کلاسیک دارد. این اثر را جمعی از محققان مسلمان امریکایی، از اهل سنت و از شیعه، زیر نظر دکتر سید حسین نصر تألیف کردند. این اثر، همچون کتاب مقدس اورشلیم نو، ارجاعات متقابل درون‌متنی دقیقی دارد — موهبت بزرگی برای خوانندگان غیرمتخصص قرآن که بدون آن، ممکن بود به دلیل پرداختن مکرر آن اثر به شخصیت‌های یکسان، چهار سرگشته‌گی شوند. تعلیقات پُرکارش مبتنی بر آثار دست‌کم ۴۱ مفسر است که بیشترشان از مفسران قدیم‌اند، و این تعلیقات نیز بهنوبه خود آموزنده‌اند.

سبک قرآن‌شناخت عامدانه رسمی و فاخر است، و گهگاه از واژگان حشو مهجوی چون fie (اف) یا از قیود کهنه‌ای چون haply (از قصنا) و verily (هر آینه) استفاده می‌کند و مرتباً نه فقط هر ضمیری، که هر اسم یا صفتی را که به خدا دلالت کند با حروف بزرگ آغاز می‌کند. دلیل این انتخاب سبک‌شناختی آن است که متکلمان زبان عربی که سخن خدا را در قرآن می‌شنوند آن را به زبان عربی محاوره‌ای یا روزمره نمی‌شنوند. سید حسین نصر در مقدمه کلی اش می‌نویسد:

و حی قرآن به عربی این زبان را از دایره زمان برکشید و اثری را پدید آورد که بر فراز و فراسوی تطور تاریخ است. به فضل قرآن، عربی در مقام زبانی انسانی که برای گفتمان روزمره به کار می‌رود تداوم پیدا کرد و درواقع به بسیار دورتر از عربستان گسترش یافت. این زبان روزمره در طول سده‌ها دستخوش بروخی تغییرات شد، ولی حتی آن دگرگونی‌ها متأثر از حضور پابرجای قرآن بود. زبان قرآن نسبت به تغییرات این جهان «مرده» است، ولی در مقام تجسم کلام جاویدان خداوند، زنده‌ترین مانده است. [۶]

به تصمیم ویراستار قرآن‌شناخت که کوشیده است از سبکی در ترجمه «بر فراز و فراسوی تطور تاریخ» استفاده کند، احترام می‌گذارم، ضمن آن‌که از تعلیقات و شروح

موجود در این ویراست کتاب بهره بی‌پایان برده‌ام؛ با این همه، برای مقصود کتاب حاضر، رویکرد ترجمه طریف خالدی، در کلاسیک‌های نشر پنگوتن، را مطلوب‌تر و — به دلیل میزان توجه آن به نظم و به سجع در میان نثر — از نظر سبک‌شناختی متناسب‌تر با کتاب مقدس اورشلیم نو یافته‌ام. خالدی درباره ترجمه‌اش از قرآن، که کوششی تک‌نفره بوده است، می‌نویسد:

در مواقعی که آیات قرآن متشابه (دارای معنای غیرقطعی) یا منقطع باشند، نکوشیده‌ام که معنا را به‌зор به آن‌ها تحمیل کنم، و آمیزه مکرر صیغه‌های فعل مفرد و جمع در همان جمله را تغییر نداده‌ام. در عین حال، به نظرم بسیار مطلوب آمد که ساختار جمله و ترتیب کلمات عربی و نیز اصطلاحاتش را، مادام که معنا را دچار ابهام نکند، حفظ کنم. به بیان دیگر، کوشیدم توازنی میان آن‌چه مأنوس و تازه و آن‌چه کنه و غریب است پذید آورم، ضمن آن‌که در همه موارد تا حد امکان برگردان تحت‌اللفظی را ترجیح دادم. شیوه‌هایی<sup>۱</sup> در ترجمه‌اش از بیوولف دوراهه‌ای را که مترجم در برابر آن قرار دارد چنین بیان می‌کند:

یک کار آن است که معانی قاموسی واژگان را بیابی و فهمی از چگونگی سیر وزن عروضی داشته باشی، ولی کاری یکسره دیگر آن است که دوشاخه دیپاپازونی را بیابی که نغمه و آهنگ مناسبِ موسیقی سراسری اثر را به تو بدهد.

در جست‌وجوییم برای یافتن آن «دوشاخه دیپاپازون» با نهایت تأسف دریافتیم که فرازوفرودهای زبان عربی را هرگز نمی‌توان بدستی بازسازی کرد، ولی با این همه برای دست‌یابی به آن‌چه هینی «صراحة تعبر» می‌نامد بسیار کوشیدم تا بتوانم از قدرت حاصل از کنار هم قرارگرفتن واژگان، تکرارهای آهنگین، طنین، پویایی کلامی و فواصل مسجع متن اصلی چیزی را منتقل کنم.[۷]

گاهی هم در فصل‌های پیش‌ رو، از ترجمه دیگری غیر از ترجمه خالدی — به خصوص، یکی‌دبار از ترجمه و تفسیر قدیم‌تر محمد اسد — نقل می‌کنم تا حدی

از آن رو که ترجمه‌اش را شورای روابط امریکایی-اسلامی به شیوه گستره‌ای در ایالات متحده امریکا توزیع کرده است. با آن که ویراست اسد به دلایل فرقه‌ای در عربستان سعودی منع شده است، جالب این جاست که توزیع آن در سراسر جهان انگلیسی‌زبان با چاپ مجلل نشر بوك فاندیشن از خانواده‌ای سعودی کمک مالی دریافت کرده است. [۸] ترجمه اسد به صورت برخط نیز در این نشانی در دسترس است:

[www.muhammad-asad.com/Message-of-Quran.pdf](http://www.muhammad-asad.com/Message-of-Quran.pdf).

مرادم از به کار بستن فنون ادبی در فصول آینده آن نیست که ادعا کنم قرآن را باید فقط همچون یک کتاب خواند. در صفحات آینده، درباره آن که قرآن فراورده‌ای انسانی یا الهی است، هیچ موضعی نمی‌گیرم، و به قطع مدعی نیستم که «تعليق ناباوری» سمیونل تیلر کُلریج، چنان‌که در بندهای نخستین این مقدمه به آن اشاره کردم، یگانه رویکرد قابل قبول به متن مقدس است. الله، پدیدآورنده قرآن، مکرراً به محمد [ص] امر می‌کند که وحی‌ای را که به واسطه جبرئیل دریافت می‌دارد تلاوت (درواقع، اعلام) کند. نخستین شنوندگان محمد نه تنها آن‌چه را می‌شنیدند می‌فهمیدند، بلکه، به شیوه‌ای درخور توجه، آن را از بَر می‌کردند. می‌دانم که شاید چارچوب تفسیرهای کهن آن ناگزیر به منزله بدخواندن آن است. شاید دیگرانی هم این ادعای بزرگ‌تر را داشته باشند که خواندن ترجمه آن به هیچ روی عین خواندن خود آن نیست یا آن که قرانت صرف آن حتی در صورت اصلی‌اش، در برابر شنیدن تلاوت آن به عربی، همان برخوردي نیست که مسلمانان با آن دارند.

هیچ جزوی‌حشی با صاحبان چنین آرایی ندارم و اگر می‌خواهید، بگذارید ادعایم، به دلایلی از این دست، ادعای فروتنانه‌تری باشد. با دانستن فقط اندکی زبان عربی [۹]، آزادانه می‌پذیرم که در پسِ خوانش‌هایم از بخش‌های گزیده قرآن تجربه‌ای درباره ضرباهنگ و سمع زبان اصلی وجود ندارد. ولی می‌دانم که بسیاری از مسلمانان باید، چون من، به کتاب مقدسشان به واسطه ترجمه‌های آن نزدیک

شوند. به آنان نیز چون همه خوانندگانم خوشامد می‌گوییم، ولی پاداشی کافی خواهم گرفت، اگر این کتاب به نیازی به بزرگی کنج‌کاوی همدلانه یهودیان و مسیحیان و دیگر نامسلمانان برای تأمل و رزیدن درباره شخصیت الله، حتی از پس حجاب ترجمه، پاسخ گوید. یهودیان و مسیحیان و دیگرانی که از کتاب مقدس یا از ادبیات و فرهنگ غربی با شخصیت خدا کمایش آشنا شده‌اند، شاید خشنود شوند که از طریق این مدخل فرعی به قرآن از نو با خدا آشنایی یابند. امید صمیمانه دیگرم آن است که نامسلمانان، با یک بار ورود به قرآن از این راه، از تصورات قالبی ماندگار در جهان انگلیسی‌زبان درباره محمد، دست‌کم از زمانی که ادوارد گیبون در انحطاط و سقوط امپراتوری روم درباره او نوشت: «با شمشیری در یک دست و قرآن در دست دیگر، تخت شاهی اش را بر ویرانه‌های مسیحیت و روم استوار ساخت» [۱۰]، گامی آن سوتر روند. به بیان دیگر، همه‌مان باید فraigیریم که متون مقدس یکدیگر را، چه زمینی باشند و چه قدسی، با همان نگاه فهیمانه و سازش جویانه‌ای که به متون مقدس خود می‌نگریم بخوانیم.